

ظهور دولت مدرن در ایران و ترکیه

عوامل خارجی و داخلی مؤثر در تضعیف دولت آسیایی را مورد بحث قرار دادیم. هم نظریه سیستم جهانی و هم نظریه ابن خلدون پیشنهادهایی در مورد علل و عوامل تضعیف دولت آسیایی در ایران و ترکیه به دست می دهد؛ اما اکنون نیازمند طرح این موضوع هستیم که دولت مدرن امروزی چگونه در این دو کشور ظهور کرد. در حالی که نظریه سیستم جهانی در رابطه با ترکیه در جهت توضیح علل پیرامونی شدن امپراتوری عثمانی به کار گرفته شده است، موضوع شکل گیری دولت مدرن را مورد بحث قرار نداده است. سنت مارکسیستی، در رابطه با شکل گیری دولت مدرن در ایران و ترکیه بیشتر بحث تاریخی ارائه می کند، و به این خاطر ناچار هستیم برای گزینش دیدگاه نظری خود در جای دیگر به جستجو بپردازیم. سطح گفتمان نظری پیرامون دولت در سنت مارکسیستی، کاملاً توسعه نیافته باقی مانده است. گرایش خاصی که به آن اشاره خواهیم کرد و تلاش می کنیم آن را در مورد ترکیه و ایران به کار ببریم، پیرامون تحقیقات افرادی چون جان سائول، (John Saul)، کولین لیز (Colin Leys)، عیسی شیوجی (Issa Shijji)، و حمزه علوی دور می زند. آنها تلاش می کنند با بحث پیرامون دولت سرمایه داری، در چهارچوب جوامع بعد از استعمار در آسیا و آفریقا، در مورد دولت پیرامونی نظریه پردازی کنند. هدف من این است که ببینیم این مباحث تا چه اندازه به ترکیه و ایران مربوط می شود.

بطور کلی، مارکس چهار عامل یا شرط قبلی برای توسعه شیوه تولید سرمایه داری در درون فئودالیسم در نظر می گرفت: (۱) آزاد شدن روستاییان؛^{۸۰} (۲) تحول حرف و صنایع شهری؛^{۸۱} (۳) انباشت ثروت ناشی از تجارت و رباخواری؛^{۸۲} و (۴) ظهور کارخانه داران و صاحبان صنایع.^{۸۳} در گذار از فئودالیسم به سرمایه داری، همه این عوامل چهارگانه نقش اساسی دارد.

جدایی کار صنعتی و تجاری از کار

کشاورزی، پیشرفت مهمی در تقسیم کار بود.^{۸۴} هر مرحله از توسعه تقسیم کار، با نوع مالکیت خاص خود تطابق دارد. می توان گفت که توسعه کامل شکل فئودالی مالکیت، که بر روستاییان برده و بدون زمین متکی است، به برخورد و تضاد با شهرها منجر شد.^{۸۵} شکل مناسب مالکیت فئودالی در شهرها، که بر اساس اصناف حرفه ای استوار بود، از ضرورت نیاز به تجمع رسمی در برابر اشراف زمیندار و رقابت بردگان فراری به شهر ناشی می شد.^{۸۶} تضاد میان شهر و روستا که به شکل اتحادیه کارگران در اصناف تجلی پیدا کرد، به چند دلیل اهمیت اساسی دارد. اول این که برده ها (سرف ها) را کنار می گذارد چون برده ها بعنوان کارگران روزمزد غیرسازمان یافته و بی قدرت قادر به وارد شدن به اصناف نبودند.^{۸۷} دوم این که، اصناف وجود کارگران بالقوه آزاد را امکان پذیر ساختند چون توسعه و تحول مهارت حرفه ای نه تنها به منبع دارایی، بلکه به خود دارایی تبدیل شد.^{۸۸} ظهور شکل تولید مبتنی بر حرف صنفی نشانگر مرحله ای از تکامل دارایی خصوصی است. در کار مبتنی بر حرف صنفی «اشتیاق به مصرف» از سوی ارباب و کارگران مزدبگیر هر دو وجود دارد.^{۸۹} زوال این رابطه که در آن کارگر «مالک ابزار» کار است منجر به رابطه میان کار و سرمایه در شیوه تولید سرمایه داری می شود.^{۹۰}

پس از جدایی شهر از روستا، نوبت به تولید و تجارت و ظهور طبقه مشخصی از بازرگانان می رسد. این به تجارت میان شهرها و تقسیم بیشتر کار میان افراد منجر می شود.^{۹۱} نتیجه مهم این تقسیم کار، ظهور صنعت و تولید خارج از سیستم صنفی است. تولیدکنندگان و صنعتگران، روستاییانی را به کار گرفتند که هم از روستا می گریختند و هم اصناف را ترک می کردند.^{۹۲} همزمان با ظهور صنعتگران، و تا حدی به همین دلیل، بود که سیستم اربابی رو به زوال گذاشت. در نتیجه رها شدن جمعیت روستایی از تعهدات اربابی، هم کارگر مزدبگیر آزاد^{۹۳} برای

شیوه تولید آسیایی، نظام جهانی سرمایه داری و ظهور دولت مدرن در ایران و ترکیه

نوشته: سید فرید العطاس

ترجمه دکتر حمید احمدی

استاد یار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

بخش دوم

● در قرن نوزدهم، دولتهای عثمانی و قاجار که با کاهش شدید درآمد و از دست دادن قدرت روبرو بودند، برای تحکیم قدرت خود دست به تلاش زدند. دولت عثمانی در این زمینه موفق‌تر از دولت قاجار بود.

دولت از طریق نمایندگی همه طبقات، و شکستن اقتدار سیاسی آنها بوسیله یک سازمان بوروکراتیک و نظامی عظیم، از خواسته‌ها و تمایلات هر یک از طبقات مستقل باقی ماند.^{۱۰۰} حمزه علوی در متون مربوط به دولت در جوامع پیرامونی، طرح و تدوین مفهوم استقلال نسبی دولت و کاربرد آن در مورد جوامع پیرامونی سهم مهمی داشته است. پیروزی سرمایه‌داری بر فئودالیسم دو طبقه عمده یعنی بورژوازی و پرولتاریا را در ضمیمه با هم قرار می‌دهد و بورژوازی به استقرار دولت دست می‌زند. در جوامع پیرامونی چنین موردی رخ نداد. در اینجا، بنیادهای طبقاتی پیچیده‌تر هستند. پس از دوران استعمار، دولت مابعد استعماری با سه طبقه مالک مواجه شد که منافع آنها با هم در رقابت بود. با توجه به این مسأله، دولت را نمی‌توان ابزار یک طبقه واحد در نظر گرفت.^{۱۰۱} برعکس، دولت دارای استقلال نسبی است و میان منافع متضاد و در حال رقابت این سه طبقه مالک، یعنی بورژوازی محوری (متروپول)، بورژوازی بومی و طبقات زمین‌دار میانجی‌گری می‌کند.^{۱۰۲}

اگر بخواهیم از یک موضوع محوری در بحث ادبیات مربوط به دولت پیرامونی سخن بگوئیم، باید استقلال نسبی دولت را مورد تأکید قرار دهیم. استقلال نسبی یعنی چه؟ در مارکسیسم این اصطلاح به دو تعبیر به کار می‌رود.^{۱۰۳} به تعبیر فلسفی، استقلال نسبی به این اندیشه اشاره دارد که عناصر گوناگون روبنا نیز بر جریان تاریخ اثر می‌گذارند و بطور مکانیکی بوسیله بنیاد اقتصادی تعیین نمی‌شوند.^{۱۰۴} یک تعبیر نظری (تئوریک) نیز هست که در آن مفهوم استقلال نسبی در رابطه با کاربرد آن در نظریه دولت مورد استفاده قرار می‌گیرد.^{۱۰۵} دولت بعنوان یک عنصر روبنا به شیوه‌ای مکانیکی تحت تأثیر اقتصاد شکل نمی‌گیرد، بلکه تا حدی از استقلال برخوردار است. این استقلال در جوامع بعد از استعمار، از این واقعیت ناشی می‌شود که دولت ناچار است

صنعتگران پیدا شد و هم بازار برای کالاها. شیوه تولید سرمایه‌داری از بطن شیوه تولید فئودالی سر برمی‌آورد. نقش بورژوازی در چهارچوب تحقق شرایط سابق الذکر، انقلابی کردن ابزار تولید، و بدین گونه روابط تولید، و به همراه آنها انقلابی کردن کل روابط جامعه بوده است.^{۹۴}

مفهوم مارکسیستی دولت در جامعه سرمایه‌داری از همین فهم نقش بورژوازی و سربر آوردن آن از درون فئودالیسم ناشی می‌شود. بنا به یک قول مشهور «قوة مجریة دولت مدرن چیزی جز کمیته مدیریت امور عمومی کل بورژوازی نیست.»^{۹۵} علت آن است که دولت وابسته به اعتبارات تجاری بورژوازی است که از طریق مبادله سهام، مالیات و غیره در اختیار دولت قرار می‌گیرد.^{۹۶} این دیدگاه به مفهوم ابزارگرایی دولت معروف است، که در آن دولت بخاطر وابستگی‌اش به بورژوازی، برای بورژوازی و به نمایندگی از آن عمل می‌کند.

با این همه، این تنها مفهوم دولت در آثار مارکس نیست. دیدگاه دیگری وجود دارد که از مشاهدات مارکس در دولت بناپارتی برمی‌آید. کودتای بناپارت به ظهور یک دولت مستقل منجر شد.^{۹۷} این بدان مفهوم نیست که بناپارت نماینده هیچ طبقه‌ای نبوده است. به گفته مارکس، بناپارت خود را هم نماینده بورژوازی می‌دید و هم روستاییان.^{۹۸}

اما بیش از هر چیز، بناپارت خود را رئیس جامعه دهم دسامبر و نماینده لمپن پرولتاریایی می‌دید که خود او، اطرافیان، دولت او و ارتش وی به آن تعلق داشتند. . . . این وظیفه تناقض‌آمیز انسان، تناقضات دولت او و گروه‌بندی سردرگم‌کننده‌ای را تبیین می‌کند که در پی غالب شدن بر آن است. و در صدد است ابتدا یک طبقه و سپس طبقه دیگر را تحقیر کند و همه آنها را بطور یکپارچه در برابر خود متحد سازد. . . . [تأکید از مارکس]^{۹۹}

● قلع و قمع اعیان در جامعه عثمانی ایجاد خلأ نکرد؛ یک طبقه متوسط مسلمان متشکل از صنعتگران، زمینداران و دیگر گروهها در مشاغل گوناگون اقتصادی جای اعیان را گرفت.

میان منافع رقیب سه طبقه مسلط میانجی‌گری کند. به همین خاطر است که در برابر هر یک از این طبقات از استقلال نسبی برخوردار می‌شود.^{۱۰۶}

پیش از تلاش برای کاربرد مفهوم استقلال نسبی دولت در مورد ایران و ترکیه، لازم است چند بنیاد استقلال نسبی دولت مابعد استعماری را مورد بحث قرار دهیم.^{۱۰۷}

پیش از همه، استقلال نسبی دولت از جناح‌بندی طبقات گوناگون در جامعه ناشی می‌شود. بر طبق برداشت پولانزاس از آثار مارکس، دولت سرمایه‌داری «تازمانی می‌تواند در خدمت طبقه حاکم قرار گیرد که از جناحهای گوناگون این طبقه استقلال نسبی داشته باشد تا بویژه بتواند به دقت هژمونی کل این طبقه را سازماندهی کند.»^{۱۰۸} از نظر علوی، این نظر با دولت بعد از دوره استعمار تطبیق نمی‌کند و در مورد آن کاربرد ندارد. مسأله، وجود جناحهای مختلف در درون یک طبقه نیست بلکه سه طبقه مالک مختلف مطرحند که از حیث منافع رقیب هم هستند.^{۱۰۹} به نظر می‌رسد که علوی بر این نکته تأکید دارد که تفاوت میان دولت سرمایه‌داری و دولت مابعد استعماری در این است که مفهوم طبقه متشکل از جناحهای گوناگون تنها در دولت سرمایه‌داری به چشم می‌خورد. در این رابطه، انتقاد توماس اساسی است. بر طبق نظر او، علوی نتوانسته است این نکته را درک کند که در این دو نوع جامعه سرمایه‌داری و مابعد استعماری، طبقات حاکم دچار جناح‌بندی هستند.^{۱۱۰} بنابراین، در میان هر سه طبقه مالکی که علوی از آنها سخن می‌گوید، جناحهای گوناگون وجود دارند. بدین ترتیب، جناح‌بندی شدن طبقات، یکی از بنیادهای استقلال نسبی دولت است و دولت‌های سرمایه‌داری و مابعد استعماری هر دو این ویژگی را دارند.

دومین پایه استقلال نسبی دولت مابعد استعماری، «توسعه‌یافتگی بیش از حد» آن است. این به وضعی اشاره می‌کند که در آن دولت

استعماری به ابزار دیوان‌سالاری - نظامی و مکانیسم حکومت قدرتمندی مجهز است که آن را قادر می‌سازد از طریق عملیات عادی خود طبقات اجتماعی بومی را تابع و زیر دست خود سازد.^{۱۱۱} دولت مابعد استعماری این ابزار دیوان‌سالاری - نظامی بیش از حد توسعه یافته را به ارث می‌برد و از طریق آن قادر می‌شود طبقات بومی را کنترل کند.^{۱۱۲} به اندیشه «دولت بیش از حد توسعه یافته» چند اعتراض صورت گرفته است.

کولین لیز در پاسخ به تأکید جان شائول مبینی بر اینکه برای زیر دست کردن و تابع ساختن طبقات ماقبل سرمایه‌داری در دوره استعمار در تانزانیا به یک دولت «بیش از حد توسعه یافته» نیاز است،^{۱۱۳} ضرورت این نوع دولت را در صورت فقدان هر گونه طبقه نیرومند بومی مورد سؤال قرار داد.^{۱۱۴} لیز همچنین این نکته را مطرح کرد که حتی اگر درست باشد که برای زیر دست ساختن طبقات بومی یک دولت بزرگتر از حد نیاز ایجاد شده باشد، این بدان معنی نیست که در زمان استقلال نیز نیروی دولت وارث باید بیشتر از حد نیاز باشد.^{۱۱۵} به اندیشه «دولت بیش از حد توسعه یافته» اعتراضات دیگری نیز وارد شده است،^{۱۱۶} اما ما در اینجا به آنها نخواهیم پرداخت، چون همان گونه که بعد خواهیم دید، این اندیشه به ترکیه و ایران ارتباط چندانی پیدا نمی‌کند.

گذشته از دو پایگاه فوق‌الذکر استقلال نسبی دولت که علوی از آنها بحث می‌کند، بنیادهای دیگری نیز برای آن مطرح است. سومین پایگاه، رشد دیوان‌سالاری (بوروکراسی)^{۱۱۷} است. گرچه این پدیده هم در دولت سرمایه‌داری و هم دولت مابعد استعماری روی می‌دهد، در دولت دوم است که دیوان‌سالاری از طریق ابزارهای قانونی یا سایر ابزارها، از قدرت نسبی بیشتری در برابر بقیه جامعه برخوردار است.

چهارمین اساس استقلال نسبی دولت از کارکرد اقتصادی آن ناشی می‌شود^{۱۱۸} که به مشارکت دولت در اقتصاد، آنهم نه تنها از طریق تنظیم اقتصاد، بلکه از طریق شرکت‌های دولتی

با معرفی مفهوم استقلال نسبی دولت و بحث بنیادهای آن، اکنون می‌توانیم دولت‌های درحال ظهور ایرانی و ترک را مورد بررسی قرار دهیم. در بحث دولت‌های عثمانی و قاجار، آنها را دولت‌های ضعیف و غیرمتمرکز توصیف کردیم. این بطور اتوماتیک بدان معنی نیست که این دولت‌ها از استقلال نسبی برخوردار نبوده‌اند. وقتی آنها را ضعیف توصیف کردیم، آنها را با دوره‌های قبلی مقایسه می‌کردیم که دولت‌های متمرکز از نوع آسیایی، و بنابراین، قدرتمند بودند. به دنبال این بحث که این کشورها در نتیجه عوامل خارجی و داخلی ضعیف شده‌اند، اکنون باید دولت‌های درحال ظهور ایران و ترکیه را در پرتو یک مفهوم محوری مارکسیستی در مطالعه دولت‌های مابعداستعماری، یعنی مفهوم استقلال نسبی دولت مورد بررسی قرار دهیم.

به دلایل گوناگونی که در بالا ذکر شد، دولت‌های عثمانی و قاجار با کاهش درآمد شدید و از دست دادن قدرت مواجه شدند. در قرن نوزدهم، هر دو دولت برای استحکام مجدد قدرت خود تلاش کردند. در این رابطه، دولت عثمانی موفق‌تر از دولت قاجار بود.

در امپراتوری عثمانی، رابطه میان اعیان (زمینداران) به گونه‌ای بود که اقتدار مرکزی دولت رو به نابودی می‌گذاشت. از سوی دیگر، اعیان نیز به دولت نیاز داشتند تا با تبلیغ وضع موجود بتوانند به بهره‌برداری از وضع پیرامونی (یعنی صادرکننده مواد خام) ادامه دهند. در این راستا، اعیان در قیام ۱۸۰۷ ینی‌چری مداخله کردند و در ۱۸۰۸ محمود دوم را به تخت سلطنت نشانند و به فرایند تأسیس مجدد ارتش متمرکز مدرن که در ۱۷۹۳ توسط سلیم سوم ایجاد شد و در ۱۸۰۷ منحل گردید کمک کردند. سلطان جدید در پاسخ به کمک نظامی اعیان، با تضمین جان، زمین و حق انتقال زمین به وارثانشان موافقت کرد.^{۱۱۹} با این همه، سلطان پس از استحکام قدرت خود، تقریباً توانست

اعیان و باقی مانده تیمارها را از صحنه بردارد. سرانجام، ینی چری در سال ۱۸۲۶ منحل شد^{۱۲۰} و سلطان عثمانی بار دیگر به حاکم مطلق تبدیل گردید.^{۱۲۱}

اما قلع و قمع اعیان در جامعه عثمانی خلأ ایجاد نکرد. یک طبقه متوسط مسلمان، متشکل از صنعتگران، زمینداران و سایر گروه‌ها در مشاغل گوناگون اقتصادی، که تحول آن کمتر شناخته شده است جای اعیان را گرفت.^{۱۲۲} در ضمن، تمرکزگرایی و بوروکراتیک شدن دولت براساس فرمان ۱۹۳۹ تنظیمات (اصلاحات) ادامه یافت.^{۱۲۳} در نتیجه این جریان، یک طبقه نخبه بوروکرات مدنی و نظامی ظهور کرد که به قدرت مطلق سلطان و بهره‌کشی اعیان [از مردم] در مناطق روستایی انتقاد داشت.^{۱۲۴} بدین ترتیب، میان سلطان و اعیان از یک طرف و روشنفکران بوروکرات درحال ظهور از طرف دیگر، کشمکش روی داد.^{۱۲۵} اما کشمکش واقعی در درون دولت میان سلطان و نخبگان نظامی - بوروکرات درحال ظهور بروز کرد. در جریان سقوط مالی امپراتوری عثمانی در پایان قرن نوزدهم، نخبگان مذکور توانستند به سازماندهی انقلاب از بالا در ۱۹۰۸ دست بزنند و به سلطه عبدالحمید آخرین سلطان عثمانی پایان دهند.^{۱۲۶} نه اعیان و نه هیچ طبقه دیگری به اندازه کافی قدرتمند نبودند تا با این جریان مخالفت کنند. تحت فشار قدرتهای غربی اشغالگر امپراتوری عثمانی در پایان جنگ جهانی دوم بود که راه برای استقرار جمهوری ترکیه در ۱۹۲۳ هموار شد.

در حالی که در امپراتوری عثمانی در قرن نوزدهم برپایی دولت از سوی طبقات مسلط با مخالفت چندانی مواجه نشد، اوضاع در ایران کاملاً متفاوت بود. دولت ضعیف و غیرمتمرکز قاجار با مخالفت ایلات، علما، طبقه تاجر (بازاری‌ها) و گروه کوچکی از روشنفکران که حرفه‌ای یا بوروکرات بودند، روبرو گردید.^{۱۲۷} قبلاً دیدیم که عامل ایلی تا حدی مسئول ضعف دولت ایران بوده است. یکی از دلایل

● در پی تمرکزگرایی و بوروکراتیک شدن دولت در امپراتوری عثمانی، طبقه‌ای از نخبگان بوروکراتیک مدنی و نظامی سربرآورد که به قدرت مطلق سلطان و بهره‌کشی اعیان از مردم در روستاها اعتراض داشت.

داشتند. بوروکراسی مدنی و نظامی در حال ظهور در درون رژیم سابق در هر دو کشور، یعنی در ایران به خاطر وجود طبقات متفرق و از هم گسیخته و در ترکیه به دلیل ضعف طبقات مخالف، از استقلال نسبی برخوردار بود. در ایران، این پدیده براساس نظریهٔ ابن خلدون تبیین شده است. هم علما و هم ایلات دولت را تضعیف می کردند، اما یکپارچه نبودن آنها نیز باعث می شد که دولت تا حدودی مستقل بماند. روشن است که استقلال نسبی دولت نیز از رشد تاریخی بوروکراسی و کارکرد اقتصادی آن در طول تاریخ ناشی می شود.

رسیدن به این نتایج نیازمند یک تحلیل تاریخی است. تنها با یک بررسی تاریخی می توان ساختارها و اتحادهای در حال تحول طبقاتی را نشان داد و مشخص کرد که چرا برخی از طبقات در برابر دولت ضعیف و دیگر طبقات در برابر آن نیرومند بوده اند.

نتیجه گیری

ارزیابی گذشته (ما) از نظریه های مارکسیستی دولت در پرتو تاریخ ترکیه و ایران چنین بوده است: نظریه شیوه تولید آسیایی را بعنوان یک نظریه دولت ارزیابی کردیم. سپس به ارزیابی نظریه سیستم جهانی پرداختیم که در رابطه با سقوط شیوه تولید آسیایی و پیرامونی شدن آن تطبیق می کرد. سرانجام، به ارزیابی نظریه دولت مابعد استعماری پرداختیم تا تحول دولت های ترکی و ایرانی را تا استقرار جمهوری ترکیه و سلطنت مشروطه در ایران دنبال کنیم. در طول بررسی متوجه شدیم در حالی که نظریه شیوه تولید آسیایی در مورد ایران و ترکیه هر دو، و نظریه سیستم جهانی در مورد ترکیه به کار گرفته شده است، گمان نمی رود که کار نظری چندانی پیرامون شکل گیری دولت مدرن در سنت مارکسیستی برای هر یک از این دو کشور صورت گرفته باشد.

تلاش ما بر این نبوده که نظریه های گوناگون مورد اشاره را بطور دقیق به کار ببریم. در عوض،

شکست دولت در تحت تأثیر قرار دادن علما از طریق وارد کردن آنها به دیوان سالاری دولت، همین مسأله بود.

تلاشهای دولت برای استحکام قدرت خود نارسا بود. سازماندهی یک هنگ قزاق توسط روسها در ۱۸۸۱، اوج این تلاشها به شمار می رفت. توازن نامساعد تجاری به اعطای امتیازات در زمینه صنایع گوناگون به انگلستان منجر شد، که یکی از مشهورترین آنها امتیاز تنباکو بود. در ۱۸۹۰، انحصار فروش و صدور تنباکوی ایران به یک شهروند انگلیسی اعطا شد. اتحاد بازاری ها، علما و روشنفکران در مخالفت با امتیاز تنباکو شاه را به لغو امتیاز وادار کرد. اتحاد آنها انقلاب مشروطه ۱۹۰۵ را نیز به بار آورد. با این همه، حکومت مشروطه تحت فشار روسیه در ۱۹۱۱ از بین رفت و دولت به دست دیوان سالاری و طبقه زمیندار افتاد.^{۱۲۸}

اتحاد و ائتلاف روشنفکران، بازرگانان و علما تا اندازه ای به علت مداخله خارجی و تا حدی فقدان قدرت نظامی، نتوانست پایدار بماند. ایلات تنها منبع قدرت نظامی بودند. گرچه آنها نیز در جریان نهضت مشروطیت با حکومت به مخالفت برخاستند، اما به جای وارد شدن به اتحاد، برای افزایش خودمختاری و تهاجمات خود از موقعیت استفاده کردند.^{۱۲۹} ضعف ائتلاف مخالفان و یکپارچه نبودن آنان نیروی نظامی را قادر ساخت که در ۱۹۲۱ کودتایی به رهبری سرهنگ رضاخان و سیدضیاءالدین طباطبایی به راه اندازد.^{۱۳۰} در سال ۱۹۲۵ رضاخان شاه را برکنار کرد و خود بعنوان پادشاه سلسله جدیدی برپا کرد.

حال سؤال این است که آیا دولت در ترکیه عثمانی و ایران قاجار دارای استقلال نسبی بوده است؟ به نظر من، به دلایل مختلف دولت در هر دو کشور استقلال نسبی داشته است. با توجه به بنیادهای چندگانه استقلال نسبی دولت، سه گونه از این بنیادها در ایران و ترکیه وجود داشت.^{۱۳۱} هر دو کشور تجربه انقلاب از بالا را که توسط بوروکراسی مدنی و نظامی هدایت می شد،

● در جریان سقوط مالی امپراتوری عثمانی در پایان قرن نوزدهم، نخبگان مدنی و نظامی توانستند در ۱۹۰۸ به سازماندهی انقلاب از بالادست زنند و به فرمانروایی عبدالحمید آخرین سلطان عثمانی پایان دهند.

(در جامعه - م) نقش اساسی داشته باشد... اما اینها مانع نمی‌شود که بوروکراسی نیز در صورت به دست گرفتن کامل قدرت اقتصادی و سیاسی، همانند هر گروه اجتماعی دیگری به صورت یک طبقه مسلط و استثمارگر در نیاید.

نظریه‌های مارکسیستی برای ایفای نقش بهتر، ناگزیر باید به نوعی خلاقیت پیدا کنند. در سایر سنت‌ها نظیر سنت ابن‌خلدون و ماکس وبر، یافته‌ها و جنبه‌های نظری گسترده‌ای خلق شده است. امکان ادغام نظری وجود دارد: برای نمونه، شباهت‌های جالبی میان شیوه تولید آسیایی مارکس و سلطه پاتریمونالی ماکس وبر به چشم می‌خورد. ۱۳۳ قبل از این، به ارتباط نظریه ابن‌خلدون با نظریه‌های مارکسیستی اشاره کردیم. اگر چنین ادغام نظری با سایر سنت‌ها صورت نگیرد، مارکسیسم گرفتار بحث‌های گسترده‌ای نظیر این خواهد بود که آیا چنین یا چنان مفهومی با برخی جنبه‌های خاص آثار مارکس مطابقت می‌کند یا نه.

سرانجام مایل هستیم نقش دین در تحول اجتماعی را مورد بحث قرار دهیم. موضع کلاسیک مارکسیستی این بوده است که به دین از جنبه‌های آرمانی آن بنگرد نه جنبه‌های مادی آن. منظور ما این است که نوعی تمایل در رابطه با نگرش به دین بعنوان اندیشه‌ها در سطح روبنا مطرح بوده است نه بر حسب نیروهای مادی. یک نمونه آن نحوه نگرش آن است که به علما بعنوان یک طبقه یا جناحی از یک طبقه، چنان که در این مقاله نشان دادیم، نگاه کنیم نه فقط به مذهب بعنوان یک ایدئولوژی مشروعیت‌بخش. تحلیل دین بر این اساس باید با درک جنبه‌های مثبت اسلام و جنبشهای اصلاح طلبانه و انقلابی اسلامی همراه باشد. روشنفکران و فعالان مسلمان تنها می‌توانند به شیوه‌ای گزینشی مارکسیسمی را بپذیرند که درک فکری همراه با همدردی نسبت به اسلام داشته باشد. به عبارت دیگر، مارکسیسم نیز همانند سایر سنت‌های غربی در علوم اجتماعی، باید در جهان اسلامی بومی شود. این مقاله نشان می‌دهد که چنین

در پی آن بوده‌ایم که در جریان کاربرد نظریه‌ها برخی موضوعات نظری را مطرح کنیم. در بحث دوره پیرامونی شدن دو امپراتوری عثمانی و ایران، مسأله عوامل داخلی در برابر عوامل خارجی تحول دولت و شیوه تولید را مطرح ساختیم. نظریه جانشینی دودمانی ابن‌خلدون را بعنوان نظریه‌ای که در بحث گروه‌های قبیله‌ای و علما بر عوامل داخلی تکیه دارد، پیشنهاد کردیم.

به هنگام بحث درباره شکل‌گیری دولت مدرن، استقلال نسبی دولت بعنوان یک موضوع نظری مطرح شد. قصد نداریم دوباره این نتایج را مرور کنیم؛ اما در عوض در رابطه با سودمندی نظریه‌های مارکسیستی در مطالعه تاریخ ترکیه و ایران چند نکته را توضیح می‌دهیم.

پس از بررسی و کاربرد نظریه سیستم جهانی و نظریه دولت مابعداستعماری، آنچه ما را بیش از همه شگفت‌زده می‌کند این است که به نظر می‌آید نکات چندان تازه‌ای در این زمینه گفته نشده است. برای نمونه، موضوعات و حوادثی که نظریه سیستم جهانی در رابطه با پیرامونی شدن امپراتوری عثمانی به آنها می‌پردازد، بوسیله کسان دیگری چون کاریات و دوگو ارگیل نیز مطرح شده است. ۱۳۲ تفاوت آنان در کاربرد اصطلاحات است، نه در ذات و محتوی. در رابطه با موضوع استقلال نسبی دولت نیز همین نکته صادق است. اندیشه برخورداری دولت از نوعی آزادی عمل و منافع خاص، در نزد مارکسیست‌های جدید نیز شناخته شده است، و هر چند که آنها از اصطلاح «استقلال نسبی» استفاده نمی‌کنند، اما آنرا به نوعی مورد بحث قرار می‌دهند. بطور نمونه، کمال کاریات دیدگاه کارکردگرایانه را که معتقد است بوروکراسی کارگزار نوسازی است بخاطر نادیده گرفتن «موضع بوروکراسی بعنوان یک گروه اجتماعی با سنت و فلسفه خاص خود» مورد انتقاد قرار می‌دهد. بوروکراسی ممکن است در خلق یک سیستم سیاسی (متشکل از بخشهای) متفاوت و ایجاد همگرایی و وحدت

○ در حالی که برپایی دولت از سوی طبقات مسلط در امپراتوری عثمانی با مخالفت چندانی روبرو نشد، دولت ضعیف و نامتمرکز قاجار در ایران با مخالفت ایلات، علما، طبقه بازرگان و گروه کوچکی از روشنفکران روبرو گردید.

کاری هنوز صورت نگرفته است.

83. Ibid., pp. 116-117; **German Ideology**, op.cit., pp. 72-73.
84. Ibid., p. 43.
85. Ibid., p. 45.
86. Ibid., pp. 45-46,69-70.
87. Ibid., p. 70.
88. **Pre - capitalist Economic Formations**, op.cit., p. 104.
89. Ibid., p. 98.
90. Ibid., p. 97.
91. **German Ideology**, pp. 71-72.
92. Ibid., p. 73.
93. **Pre-capitalist Economic Formations**, op.cit., pp. 105, 116-117; **German Ideology**, op. cit., pp. 73-74.
94. **Manifesto of the Communist Party**, Foreign Languages press, Peking, 1965, p. 36.
95. Ibid., p. 35.
96. **German Ideology**, op. cit., pp. 79-80.
97. **The Eighteenth Brumaire of Lois Bonaparte**, International Publishers, New York, 1963, p.122.
98. Ibid., pp. 131-132.
99. Ibid., p. 132.
100. See Ralph Miliband, 'Marx and the state', **Socialist Register**, Merlin Press, London, 1965 for a discussion of the two conceptions of the state in marx.
101. Hamza Alavi, 'The state in post - colonial societies: Pakistan and Bangladesh', **New Left Review**, 74,1972. p. 62; 'state and class under peripheral capitalism', in Hamza Alavi and Teodor Shanin, eds, **Introduction to the Sociology of 'Developing Societies'**, Macmillan Education Ltd., London, 1982. p. 298.
102. Alavi, 'The state in post-colonial societies', op. cit., p.62.
103. Ibid., p. 13.
104. Frederick Engels, 'Letters on historical materialism', in Robert C. Tucker ed., **The Marx - Engels Reader**, W. W. Norton & Co., London and New York, 1978, p. 760.
105. Alavi, op. cit., p. 71.

شکست مارکسیست‌های ایرانی و ترک در ارائه نظرات خاص و جدید به جای اظهار نظرهای کلی و شناخته شده، انعکاس شکست آنها در بومی کردن مارکسیسم بوده است. ۱۳۴ اما علت این شکست چیست؟ بطور کلی ما معتقدیم که این شکست از ناتوانی در تمیز دادن مارکسیسم بعنوان يك نظریه از مارکسیسم بعنوان يك روش ناشی می‌شود. مارکسیسم بعنوان يك روش در پی نگرش به پدیده‌های مادی بر حسب تحول و وابستگی متقابل آنها و کشف تضادها و راه‌حلهای درونی آنهاست. اما مارکسیسم بعنوان يك نظریه، به کاربرد این روش برای يك مشکل تاریخی، یعنی تحول سرمایه‌داری اشاره دارد. مارکسیست‌های ایرانی و ترک در کار کلی خود تنها بر نظریه تمرکز کرده‌اند. نظریه، برنامه نظری، مفاهیم و موضوعات قابل تمرکز را برای آنها تعیین کرده است. در کاربرد نظریه مارکسیستی، آنها موفق نشدند به اندازه کافی نظریه‌ها را برای درک و بررسی ویژگی‌های ایران و ترکیه، اصلاح و تعدیل کنند. اگر آنها به همان اندازه به روش مارکسیسم توجه می‌کردند و در گزینش مشکلات و مفاهیم، استقلال بیشتری داشتند، نتایج متفاوتی به بار می‌آمد. بطور نمونه، مارکسیسم بعنوان نظریه به مسأله ایلات و علما نمی‌پردازد، اما ایلات و علما می‌توانند اطلاعات تاریخی - جامعه‌شناسانه روش مارکسیستی را فراهم کنند و جایگاه خود را در يك نظریه مارکسیستی تعدیل یافته باز یابند.

زیر نویس‌ها

80. Karl Marx, **Pre - Capitalist Economic Formations**, International Publishers, New York, 1965, p. 104; **The German Ideology**, International Publishers, New York. 1978. pp.69.73.
81. **Pre - capitalist Economic Formations**, op.cit., pp.104-105.
82. Ibid., pp. 107-109.

● تلاشهای دولت قاجار برای تحکیم قدرت خود نارسا بود و سازماندهی يك هنگ قزاق بوسیله روسها در ۱۸۸۱ اوج این تلاشها به شمار می‌رفت.

- op.cit., p. 311.
128. Lambton, op. cit., p-31.
129. Keddie, 'The Iranian power structure and social change 1800-1969: an overview', **International Journal of Middle East Studies**, 2(1), 1971, p.9.
130. Keddie, 'Class structure and political power', op. cit., p. 313.
۱۳۱. اندیشه «دولت بیش از حد توسعه یافته» در اینجا کاربرد ندارد چون این نظریه مختص جوامع استعماری است که در آن دولت استعماری قدرتمند به این جوامع تحمیل شده و پس از استقلال رسمی به بقای خود ادامه داده است.
132. Karpat, op. cit.; Dogu Ergil, "Class relations and the Turkish Transformation in historical perspective", **Studia Islamica**, 39, 1974, pp. 77-94.
۱۳۳. ترنر شاید یکی از معدود افرادی باشد که در کتاب **Marx and the End of Orientalism** خود تحت عنوان «تاریخ عثمانی و مالایا بوده ام» نگاه کنید به: Syed Farid Alatas, **Marx and Weber, the Asiatic Mode of Production and patrimonialism in the Malay Peninsula**, Circa AD 1500. paper presented to the 28th Annual Convention of the International Studies Association, Washington, DC, 14-18 April 1987; syed Farid Alatas, **On the Historical Sociology of Islam: From The Maghrib to the Malay - Indonesian Archipelago**. Paper presented to the 21st Annual Meeting of The Middle East Studies Association of North America, Baltimore, Maryland, 14-17 November 1987.
۱۳۴. کاربات در ۱۹۶۶ مشاهده کرد که روشنفکران ترك در نتیجه ورود ارزشهای غربی به ترکیه به سوی چپ کشیده شده اند. نگاه کنید به: Karpat, "The Turkish Left", **Journal of Contemporary History**, 1 (2), 1966, p. 172.
106. Alavi, 'State and class', op. cit., p. 302.
107. Clive Y. Thomas, 'The rise of the authoritarian state in peripheral societies'. **Monthly Review Press**, New York and London, 1984, pp.71-79.
108. Nicos Poulantzas, 'Capitalism and the state' **New Left Review**, 58, 1969, p. 74.
109. Alavi, 'The state in post - colonial societies', op. cit., p. 72.
110. Thomas, op. cit., p.71.
111. Alavi, Ibid., p. 61; 'State and class', op.cit., pp. 299-301.
112. Alavi, 'The state in post - colonial societies', op. cit., p. 61.
113. John Saul, 'The state in post - colonial societies - Tanzania', **Socialist Register**, London, 1974.
114. Colin Leys, 'The "overdeveloped" post - colonial state: a re-evaluation', **Review of African Political Economy**, No. 5, 1976, p.42.
115. Ibid., p. 41.
116. Thomas, op. cit., pp. 72-3.
117. Ibid., p. 75.
118. Ibid., p. 76. See also W. Ziemann and M. Lanzendorfer, 'The state in peripheral societies', **Socialist Register**, Merlin Press, London, 1977, pp. 143-177.
119. Karpat, 'Transformation of the Ottoman state', op. cit., p. 253.
120. Ibid., p. 254.
121. Ibid.
122. Ibid., p. 256.
123. Ibid., p. 258.
124. Ibid., pp. 262-263.
125. Ibid., p. 266.
126. Caglar Keyder, "The political economy of Turkish democracy", in I. C. Sehick and E. A. Tonak, eds, **Turkey in Transition: New Perspectives**, Oxford University Press, New York and Oxford. 1987, pp. 28-29.
127. Keddie, 'Class structure and power',